

گلوبالیزاسیون: از افسانه تا واقعیت

قلم بدستان و تحلیل گران مدافع سرمایه داری می گویند "گلوبالیزاسیون" کلید سحرآمیز قرن بیست و یکم است که درهای نیک بختی را بروی کشورهای جهان باز خواهد کرد و هر کس مقابل آن بایستد محکوم به ورشکستگی و بدبختی است. منظور اینان از "گلوبالیزاسیون" بوجود آمدن بازار واحد سرمایه و کار و کالا در سطح بین المللی و ادغام روندهای اقتصادی همه کشورها در آن است.

اما "جهانی شدن" یک پدیده قرن بیست و یکمی نیست. اقتصاد جهانی سرمایه داری در تمام قرن بیستم، بجز کشورهای سوسیالیستی شوروی تا اواسط دهه 1950 و چین تا سال 1976، بر سراسر جهان غلبه داشته و حاصل آن برای نوع بشر چیزی جز انقیاد ملل تحت ستم سه قاره آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، بحرانها، جنگهای جهانی و منطقه ای، قحطی و گرسنگی و استثمار بیرحمانه میلیاردها انسان کره خاکی نبوده است. همان روندهای اقتصاد جهانی که در قرن بیستم حاکم بود اکنون شدیدتر و افسارگسیخته تر ادامه می یابد. سرمایه امپریالیستی، خود را به اقصی نقاط جهان و در کلیه فعالیتهای اقتصادی بشر بسط می دهد و با اعمال فشار اقتصادی و سیاسی و نظامی همه چیز را تحت کنترل خود درآورده و در بازار جهانی ادغام می کند.

اینک جهانی شدن به معنای آن است که هر چیز که انسانها با آن کوچکترین سر و کاری دارند (حتی هوا) باید تبدیل به کالا شود، مالکیت آن به کسی داده شود، و در "بازار آزاد جهانی" (در واقع "بازار انحصاری جهانی") معامله شود. سازمانهای بین المللی سرمایه داری (مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و غیره) روند جهانی شدن را طراحی می کنند و دولتهای مربوطه در هر کشور آن را به اجراء می گذارند. برای اینکه روشن شود روند گلوبالیزاسیون چگونه همه چیز مردم جهان را به مثابه کالا به خرید و فروش میگذارد، چند مثال می زنیم:

طبق سیاستهای دیکته شده به مکزیك، کلیه زمینهای اشتراکی قبایل بومی شامل طرح خصوصی سازی شد و برای فروش به کمپانیهای کشاورزی آمریکائی عرضه شد. میلیونها دهقان مکزیکی با این طرح و طرحهای مشابه از زمینهای خود کنده شده و آواره شهرها شده اند؛ بدون آنکه جذب اقتصاد رسمی شوند. مثال دیگر: طبق قرارهای جدیدی که این نهادهای بین المللی تحت کنترل امپریالیستها صادر کرده اند هر کشوری به نسبت جمعیتش حق دارد هوای جهان را آلوده کند. یعنی کثیف کردن هوای جهان یک کالاست. هر کشوری به نسبت جمعیتش صاحب مقداری از این کالاست و می تواند حق استفاده از آن را به کشور دیگری بفروشد. از آنجائی که در کشورهایی مانند بنگلادش سرمایه داری به اندازه ای رشد نکرده که بتواند این کالا را در روند تولیدات صنعتی و کشاورزی خود سرمایه گذاری کند، حق آلوده کردن هوا را به کشور دیگری مانند آمریکا میفروشد. یک مثال دیگر: دهقانان مناطق دور دست هند یا مکزیك، جد اندر جد و در نتیجه تجربه قرون به نوعی بذر دست یافته اند که در شرایط جوی مشخص آنجا و یا در مقابل حشرات معین، مقاوم است.

همه دهقانان از این تجربه مشترکا بدست آمده استفاده می کنند. از نظر سرمایه داری این بذر، این تجربه چندین نسل از دهقانان، باید از "مالکیت اشتراکی" درآید و تبدیل به کالا شود. باید "صاحب" پیدا کند و در بازار مبادله کالائی جهان ادغام شود. این بذر توسط دولتهای این کشورها با زور و غارت و رشوه و فساد، "خصوصی سازی" می شود و کمپانیهای چند ملیتی حق انحصار استفاده از این بذر را بدست می آورند. از این پس، دهقانان هندی یا مکزیکی باید بابت استفاده از بذری که صدها سال از آن استفاده کرده اند، مبلغی به آن انحصار بین المللی بپردازند. مثال دیگر: در کشورهایی مانند هند و ایران بسیاری از گیاهان کوهستانی مصارف داروئی دارند. روستائیان این گیاهان را جمع آوری می کنند و به تجار محلی می فروشند. تجار محلی به نوبه خود آن را به خارج صادر می کنند. با ادغام هر چه بیشتر ایران و هند در بازار جهانی، دولت این کشورها یا استانداران مناطق مختلف، انحصار جمع آوری این گیاهان کوهستانی را به شرکتهای داروئی چند ملیتی خواهند فروخت. در نتیجه، تجار محلی هنگام صدور این گیاهان باید مبلغی را بابت انحصار به آن شرکت چند ملیتی بپردازند. و هر تاجر محلی نیز به نوبه خود این مبلغ را از روستائیانی که از این راه امرار معاش می کنند، اخذ می کند. یعنی پس از ادغام آن منطقه کوهستانی و گیاهان آن در "بازار آزاد جهانی"، روستائیان باید بابت جمع آوری این گیاهان پول بپردازند. میلیاردها توده زحمتکش اینگونه از "مزایای" ورود به "بازار آزاد جهانی" بهره مند میشوند! جهانی شدن یعنی گسترش انحصار و کنترل سرمایه داری جهانی بر جزء جزء زندگی مردم جهان. روند "جهانی شدن" تنها به معنای آن است که گروههای سرمایه داری امپریالیستی و دولتهای آن ها، کل روندهای تولیدی موجود، منابع طبیعی منجمله هوا، و دانش بشر(منجمله تجربه دهقانان مناطق دور افتاده) را تحت انحصار مضاعف خویش در می آورند.

هر بخش از جامعه بر حسب منافع طبقاتی خود، واقعیات مربوط به گلوبالیزاسیون را می بیند. بورژوازی برای جلب حمایت خرده بورژوازی و گیج کردن توده مردم دست به افسانه سرائی در مورد "گلوبالیزاسیون" می زند. بیائید این افسانه ها را دانه به دانه بررسی کنیم.

افسانه: جهانی شدن موجب آن می شود که شکاف میان کشورهای پیشرفته سرمایه داری و کشورهای

عقب مانده پر شود. (1)

واقعیت: جهانی شدن به معنای رشد موزون و برابر نیست. بالعکس! تحت مناسبات امپریالیستی، بهم پیوستگی هر چه بیشتر فعالیتهای اقتصادی در سراسر جهان موجب تشدید رشد ناموزون میان کشورهای مختلف می شود. جهانی شدن روندی است که برای کشورهای متفاوت، نتایج متفاوتی ببار می آورد. جهانی شدن، ثمره یا محصولی نیست که همه بطور یکسان از آن بهره مند شوند. جهانی شدن، موجب تشدید وابستگی زندگی اقتصادی کشورهای تحت سلطه مانند ایران، به کشورهایمانند آمریکا، ژاپن و اروپای غربی می شود. رشد اقتصادی در جهان بشدت ناموزون است. در یکسو، چند کشور سرمایه داری امپریالیستی قرار دارند و در سوی دیگر اکثریت کشورهای عقب مانده که بخش کوچکی از سرمایه انباشت شده بین المللی در آنها سرمایه گذاری می شود.

این در حالی است که نرخ بازگشت سرمایه های امپریالیستی از کشورهای عقب مانده حداقل دو برابر نرخ بازگشت سرمایه گذاری در کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. در سال 1993 بطور کل 75 درصد از سرمایه گذاری های مستقیم خارجی، در کشورهای آمریکا و ژاپن و اتحادیه اروپا صورت گرفت که تنها 41 درصد از اهالی دنیا را شامل میشد.

رشد ناموزون به اینجا ختم نمی شود. آن درصد ناچیز سرمایه گذاری مستقیم کشورهای امپریالیستی در کشورهای جهان سوم نیز در معدودی از کشورهای جهان سوم متمرکز است. بطور مثال، در سال 1993 حدود 75 درصد از سرمایه گذاری مستقیم خارجی ایالات متحده آمریکا در "جهان سوم"، تنها در 10 کشور متمرکز شد که قریب به نیمی از آن، به چین اختصاص یافت.

بعلاوه، سرمایه گذاری های مستقیم خارجی در کشورهای "جهان سوم"، در بخشها و مناطق معینی از این کشورها انجام می شود. بطور مثال اکثر سرمایه گذاری های خارجی در چین در مناطق ساحلی آن متمرکز است. این الگوی سرمایه گذاری موجب رشد جزیره وار بخشهای بسیار کوچکی از اقتصاد و مناطق معینی از کشور می شود و بقیه نقاط و رشته های اقتصادی در فقر و عقب ماندگی باقی می ماند.

بنابراین **گلوبالیزاسیون** نه تنها توسعه موزون جهانی به همراه نمی آورد، بلکه اساسا متکی بر توسعه ناموزون است. شرکت های چند ملیتی، برای استثمار نیروی کار ارزان، بخشهایی از صنایع تولیدی خود را به جهان سوم منتقل می کنند؛ که صنایع تولید البسه ورزشی يك نمونه آنست. در حالی که مزد يك کارگر کارخانه کفش های ورزشی در چین روزی يك دلار است، دستمزد همین شغل در ژاپن ساعتی 30 دلار است. کارگر مکزیکی در "ماکی یادور"ها (کارخانه های که شرکتهای آمریکائی در مرز مکزیک با آمریکا بر پا کرده اند) روزی 5 دلار می گیرد؛ در حالی که برای همان کار در آمریکا ساعتی 16 دلار پرداخت می شود. بنابراین، **امپریالیستها با کمترین سرمایه گذاری، بیشترین نیروی کار را در کشورهای جهان سوم استثمار می کنند.** شکاف عمیق میان معدودی از کشورهای امپریالیستی و اکثریت کشورهای "جهان سوم" محصول ناگزیر و همیشگی سرمایه داری جهانی است و با هر چه جهانی تر شدن، این شکاف و ناموزونی عمیق تر می شود.

افسانه: گلوبالیزاسیون یعنی یکسان کردن مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم بر همه کشورهای جهان. رشد سرمایه داری نوع غرب و از بین رفتن مناسبات نیمه فئودالی از نتایج گلوبالیزاسیون برای کشورهای تحت سلطه است.

واقعیت: اینطور نیست! واقعیت آن است که بخش مهمی از کارکرد بازارهای جهانی که در آنها سرمایه و محصولات تولید شده آزادانه از مرزهای مختلف عبور می کنند، متکی است بر تفاوت های میان مناطق مختلف جهان. این تفاوتها از نظامهای اقتصادی و سیاسی متفاوت که بر کشورهای مختلف حاکم است، سرچشمه می گیرند. نظامهای اقتصادی نیمه فئودال نیمه مستعمره که بر اکثر کشورهای تحت سلطه حاکم است، برای سرمایه های خارجی، کار ارزان و زمین ارزان و منابع زیرزمینی ارزان فراهم می کنند.

اگر سرمایه های انحصاری از سرمایه گذاری در کشورهای تحت سلطه، سودهای کلان و چند برابر نمی بردند هرگز به آن کشورها وارد نمی شدند. اگر همه جا شرایط بهره کشی و سودآوری سرمایه یکسان بود، میان سرمایه های انحصاری بر سر بازارهای جهان رقابتهای مرگ بار صورت نمی گرفت. کمپانی ورزشی "نایکی" به تایلند می رود زیرا در آنجا می تواند مزد بخور و نمیر، بدون مزایا و ساعات کار ثابت، و بدون بیمه پردازد و برای تضمین نرخ حداکثر استثمار، کارگران را مانند برده در محیط کار حبس کند. گلوبالیزاسیون موجب شده که سرمایه داری بیشتر از گذشته بتواند از این تفاوت ها استفاده کند. کمپانیهای چند ملیتی اکنون می توانند با استفاده از تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل سریع، و با اتکاء به کارگران بومی خود، از کار ارزان کودکان و زنان روستاهای دور افتاده کشورهای عقب مانده در شرایط نیمه برده داری استفاده کنند. اگر در گذشته سرمایه داران آمریکائی مجبور بودند با کشتی از آفریقا برده به آمریکا ببرند، امروزه نیازی به این کار نیست؛ چرا که از پیشرفت تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل برای سازمان دادن استثمار نیروی کار تحت شرایط نیمه بردگی در دور افتاده ترین نقاط جهان استفاده می کنند.

سرمایه بین المللی در کشورهای عقب مانده، يك نظام سرمایه داری شبیه آنچه در غرب مسلط است، ایجاد نمی کند. آنچه تولید می کند، سرمایه داری بوروکراتیک است. بند ناف سرمایه داری بوروکراتیک وابسته به سرمایه داری بین المللی است و برای به حداکثر رساندن سودآوری خود به فوق استثمار و بهره کشی نیمه فئودالی از کارگران و دهقانان دست می زند.

با ورود سرمایه خارجی به کشورهای عقب مانده، جوانب بسیار مهمی از فئودالیسم منحل می شود. مناسبات کار مزدی سرمایه دارانه رشد می کند. اما در بسیاری جوانب نیز مناسبات فئودالی باز تولید می شود. فقر تحمیل شده بر مناطق روستائی و حاشیه شهرها موجب می شود که سرمایه داران بتوانند هر شکل از بهره کشی قرون وسطائی را بر آنان تحمیل کنند. روند "گلوبالیزاسیون" بر تعداد کارگرانی که در شرایط "انقیاد" بسر می برند، افزوده است. آنجا که استفاده از شیوه های بهره کشی ماقبل سرمایه داری برای سرمایه سودآوری داشته باشد، هیچ ابائی از این کار ندارد. امروزه توپهای فوتبال کمپانیهای ورزشی چند ملیتی توسط کودکانی دوخته میشود که کارفرما، پایشان را زنجیر می کند تا از جایشان حرکت نکنند.

با ادغام هر چه بیشتر اقتصادهای محلی در بازار جهانی، مناسبات و تولیدات محلی ریشه کن می شوند. در حالی که محصول و نیروی کار دهقان با مقیاس محلی و کشوری قیمت گذاری می شود، نهاده هائی که بازار جهانی به وی عرضه می کند با مقیاس بازار کشورهای سرمایه داری امپریالیستی قیمت گذاری می شود. بدین ترتیب دهقانان در معرض رقابت نابرابر و انحصاری، ورشکسته می شوند و کشور برای اولیه ترین نیازهای زندگی مردم هر چه بیشتر به واردات مواد غذایی وابسته می شود.

جهانی شدن موجب مدرنیزه شدن بخشهایی از کشاورزی سرمایه دارانه می شود. این امر را مثلا در استفاده از وسایل حمل و نقل سریع برای رساندن محصول به بازار، یا استفاده از کود شیمیائی و تراکتور و غیره می بینیم. اما کشاورز سرمایه دار برای اینکه بتواند با قیمتهای جهانی محصولات کشاورزی رقابت کند، با استفاده از شیوه های بهره کشی ماقبل سرمایه داری هزینه نیروی کار خود را پائین نگاه می دارد.

مثلاً، در ایران کشاورزان سرمایه دار در حاشیه شهرها، نیروی کار مورد نیاز خود را از روستاهای دور افتاده استخدام می کنند. این نیروی کار بر پایه زندگی يك کارگر در شهر، یعنی به صورت روزمزد و بر پایه محاسبه حداقل معیشت کارگر و خانواده وی استخدام نمی شود؛ بلکه بصورت کنتراتی و بر پایه محاسبه سطح معیشت خانوار در روستا و منظور کردن قطعه زمین خانوار بجای کمک خرج و بیمه بیکاری و مزایا و غیره، استخدام می شود.

افسانه: جهانی شدن موجب مدرنیزه شدن ابعاد زندگی اجتماعی در کشورهای تحت سلطه می شود. مثلاً مردم از طریق ماهواره و اینترنت با پیشرفت های بشر در زمینه های مختلف آشنا می شوند، خرافات را کنار میگذارند، رژیمها را مجبور می کنند که قوانین فئودالی را کنار بگذارند، خود مردم سنن و عقاید عقب مانده ماقبل سرمایه داری را کنار می گذارند و غیره.

واقعیت: بدون شك ورود سرمایه امپریالیستی به کشورهای عقب مانده مانند ایران، به همان درجه ای که موجب رشد سرمایه داری می شود بخشی از مردم را نیز به حوزه ترقیات بشر و افکار نوین می کشاند. این روندی است که از يك قرن پیش آغاز شده است. روند "جهانی شدن" جدید نیز کلیه ابعاد زندگی اجتماعی و اقتصادی کشورهای تحت سلطه را متاثر می کند و باعث مدرنیزه شدن می شود. برای نمونه، زنان هر چه بیشتر به عرصه تولید و آموزش کشیده می شوند؛ نهادهای آموزشی گسترش می یابند؛ جوانان با مظاهر ترقی بشر آشنا می شوند و به عقب ماندگی و محرومیت خود پی می برند. آشنائی با علوم طبیعی به آنان اجازه می دهد که بر خرافات و مذهب خط بطلان بکشند. اما سلطه امپریالیسم، روند مدرنیزاسیون و گسست از فئودالیسم را چه در عرصه اقتصادی، چه در عرصه سیاسی و فرهنگی همواره به روندی بطئی و دردناک تبدیل کرده است. امپریالیسم بطور گسترده از شیوه های ماقبل سرمایه داری استفاده کرده و به حفظ آتوریته های فئودالی یاری رسانده است. ترقیات علمی بشر همواره بشکل بسیار محدود و دست چین شده به کشورهای عقب مانده راه یافته است؛ به صورت کالائی لوکس و گرانبیعت و بعنوان بند وابستگی. در ازای استفاده گروهی از اهالی کشور از این کالا، اکثریت مردم باید تحت شرایطی عقب مانده به بهره کشی برده وار تن دهند. در شرایطی که نظام تولید و مبادله جهانی، دور افتاده ترین نقاط جهان را به ورطه اقتصاد سرمایه داری جهانی کشانده، اکثریت مردم دنیا حتی يك بار هم از تلفن استفاده نکرده اند! روند رایج در این کشورها بعد از ورود امپریالیسم، رشد جزیره وار معدودی نقاط و در مقابل، عقب ماندگی اکثریت آنها بوده است. روند این بوده که اقلیت بسیار نازکی از رشد و توسعه بهره مند شده اند؛ و اکثریت عظیم بیش از پیش در فقر فرو رفته اند. طبقات ارتجاعی حاکم در این کشورها، همواره از وجود آن اقلیت مرفه بعنوان منبعی برای ایجاد توهم ایدئولوژیک در بین مردم استفاده کرده اند. دولت های حاکم موعظه می کنند که مردم باید فکر سرنگون کردن نظام موجود و ایجاد نظامی کاملاً متفاوت را از سر بیرون کنند و به جای اینکار به جان هم بیفتند تا شاید به بخشی از آن اقلیت ممتاز تبدیل شوند.

ادغام کشورهای تحت سلطه در نظام جهانی سرمایه داری، حتی موجب مدرنیزه شدن ساختار گروه های سرمایه داری انحصاری این کشورها نمی شود. این گروهها فقط در چارچوب روابط خانوادگی و حول بندهای محکم با حکومت یا به اصطلاح "پارتی داشتن" در رژیم شکل می گیرند. برخی سرمایه داران کوچک (مثلا سرمایه داران کوچک بخش خصوصی در ایران و مشخصا سرمایه داران آذری و کرد) بر این توهمند که با روند جدید "جهانی شدن"، این انحصار بهم خواهد خورد. طبق منطق اینان با تشدید جهانی شدن، مرزها نیز عملا برداشته شده و سرمایه های خارجی و رای دولت های حاکم وارد مناطق مختلف کشورها می شوند و مستقیما قرارداد می بندند. این خواب و خیال بورژوازی متوسط است. اما در واقعیت، بر نقش دولت های کشورهای تحت سلطه در روند جدید "جهانی شدن" افزوده می شود؛ و اصولا سرمایه های خارجی راغب نیستند به کشورهایائی وارد شوند که در آنها دولت مرکزی قوی وجود ندارد.

افسانه: با ورود سرمایه گذاری های خارجی در کشورهای جهان سوم شغل ایجاد می شود، سرمایه تولیدی تقویت می شود، کشور صنعتی می شود.

واقعیت: 500 شرکت بزرگ صنعتی که کنترل 25 درصد از اقتصاد جهانی را در دست خود دارند، 0ر05 (پنج صدم درصد) از اهالی دنیا را به اشتغال خود درآورده اند! این واقعیتی است که با ادغام هر چه بیشتر کشورهای جهان سوم در بازار جهانی، سرمایه های خارجی بیشتری وارد این کشورها می شود و حول آنها مقداری شغل ایجاد می شود. اما چندین برابر این میزان، مشاغلی که سابقا موجود بود از میان می رود؛ زیرا بازارهای داخلی با کالاهای خارجی انباشته شده و تولید کنندگان داخلی که قدرت رقابت با آنها را ندارند ورشکسته می شوند. اقتصاد کشاورزی و مشاغل این بخش نیز به همین ترتیب، سریعا نابود می شوند. مثلا، امروز در هند هشتاد میلیون زن روستائی به همان اندازه شیر از دام می دوشند که صد هزار تولید کننده محصولات لبنیاتی در آمریکا. تولید کنندگان آمریکائی قادرند شیر را ارزانتر از زنان روستائی هند وارد بازار این کشور کنند. بقیه ماجرا را به راحتی می توان حدس زد.

بنابراین ورود سرمایه های خارجی، حتما مشاغلی ایجاد می کند اما حتی يك صدم درصد از آنچه نابود کرده را جایگزین نمی کند. بعلاوه، امروز عمده سرمایه خارجی که وارد کشورهای جهان سوم می شود، سرمایه وامی و بورسی و کوتاه مدت است. دغدغه این سرمایه که به "پول داغ" مشهور شده، استفاده سریع از نوسانات مالی و ارزی در جهان است و به هیچوجه پایش را به يك عرصه بند نمی کند. این سرمایه در پی راه انداختن تولید و ایجاد شغل نیست.

این افسانه سرائی است که گویا ورود سرمایه های خارجی یا تکنولوژی پیشرفته غرب به ایران، موجب تغییر ماهیت سرمایه داری از "غیر تولیدی" به "تولیدی" خواهد شد. ورود تکنولوژی مدرن و سرمایه ها، موجب تضعیف بخش "غیر تولیدی" سرمایه داری بوروکراتیک - کمپرادور ایران نخواهد شد. بالعکس سرمایه تجاری با استفاده بیشتر از تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل، کارائی خود را بالا برده و حجم مبادلات خارجی و داخلی خود را افزایش خواهد داد و انحصار بیشتری در عرصه تجارت خارجی و داخلی اعمال خواهد کرد. این سرمایه بر دامنه فعالیت های مالی (اعتبارات و بانکی) خواهد افزود.

ادغام هر چه بیشتر ایران در بازار جهانی به معنای اینست که کلیه موانع از سر راه تجارت بین المللی برداشته می شود؛ و این تنها دست تجار بزرگ را قویتر می کند.

این خیالی باطل است که سرمایه خارجی وارد ایران شده و در زمینه تولیدی سرمایه گذاری خواهد کرد. خیالی باطل است که سرمایه داران ایرانی به سوی سرمایه گذاری در تولید روان خواهند شد. سرمایه های بزرگ (چه خارجی و چه داخلی) تنها وارد عرصه هائی می شوند که بر مبنای استانداردهای بازار جهانی حداکثر سودآوری را داشته باشند. بعلاوه، روند فعلی گلوبالیزاسیون موجب تشدید سرمایه گذاری های کوتاه مدت شده است. یعنی عمده سرمایه هائی که در جهان جا بجا می شود در عرصه های کوتاه مدت است. این گونه سرمایه گذاریها نه تنها سطح تولید کشورهای تحت سلطه را بالا نمی برند بلکه تولیدات محلی و کوچک و مشخصا کشاورزی را نیز نابود می کنند.

افسانه: همه کشورها شاهد توسعه صنعتی هستند.

واقعیت: بطور کلی 70 تا 80 درصد مبالغی که در سطح جهان صرف "تحقیق و توسعه" می شود و 90 درصد هزینه نوآوری های صنعتی در محدوده شرکت های چند ملیتی قرار دارد. ورود سرمایه های امپریالیستی به کشورهای "جهان سوم" معادل با ایجاد صنایع پایه ای مستقل و درون زا نبوده است. آنچه وارد این کشورها شده است، مصرف صنعت و تکنولوژی بوده، نه ابداعات و دینامیسم صنعتی. برای مثال، ماهیت توسعه صنعتی در ایران که تحت کنترل سرمایه داری جهانی صورت گرفته را می توان چنین خلاصه کرد: این "توسعه سرمایه داری نتایجی کاملاً متفاوت از سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی به بار آورده است.... صنایع بزرگی که طی چند دهه اخیر در ایران ایجاد شده اند بهیچوجه روی پای خود نیستند و موجودیتی مستقل از امپریالیسم ندارند. آنها از نظر تکنولوژی و ابزار عمده، دانش فنی و تربیت کادر متخصص اساساً به خارج وابسته اند؛ و نزدیک به 60 درصد مواد اولیه مصرفی و 09 درصد ماشین آلات و قطعات یدکی خود را از خارج تامین می کنند. تکنولوژی وارداتی مورد استفاده در این صنایع فقط به کار تولیدات خاص می خورد و قابل تعمیر و استفاده در رشته های مختلف نیست. بین صنایع استراتژیک، مانند صنعت نفت، با دیگر صنایع ایران و بخش های اقتصادی، حلقه های ارتباطی متقابل موجود نیست. رشدی که این سرمایه داری موجب می شود بسیار ناهنجار است. بجز چند رشته و چند جا اغلب بخش ها و اغلب نقاط در شرایط عقب افتادگی به سر می برند.

افسانه: با موج گلوبالیزاسیون، دولت ها هیچکاره شده اند.

واقعیت: دولت های امپریالیستی بیش از هر زمان متمرکز شده اند. سرمایه داری جهانی برای پیشبرد بهره کشی، بیش از پیش به رژیم های کشورهای تحت سلطه مانند ایران اتکاء می کنند. آنها به این دولت ها برای ایجاد امنیت و ثبات سیاسی مورد نیاز سرمایه نیاز دارند. این ثبات و امنیت از طریق سرکوب خونین توده هائی برقرار می شود که زیر بار استثمار و فقر و گرسنگی سر به عصیان برداشته اند.

امپریالیستها به رژیم های کشورهای تحت سلطه بعنوان کارگزار شرکت های چند ملیتی و واسط آنها با توده های مردم این کشورها نیاز دارند. رژیمهای کارگزار هستند که پروسه بهره کشی از نیروی کار ارزان مردم، غارت منابع طبیعی کشور، و توزیع کالاهای این چند ملیتی ها در بازار داخلی کشورهای شان را سازمان می دهند.

افسانه: سرمایه داری جهانی دیگر خصلت ملی خود را از کف داده و يك بلوك واحد جهانی است. معنایش اینست که سرمایه داری می تواند تضادهای میان سرمایه های مختلف را حل کند و مانع از بروز رقابتهای بین المللی و جنگهای جهانی میان قدرتهای امپریالیستی شود. این بحث می خواهد از يك پارچه شدن امپریالیستها به این نتیجه برسد که دیگر سرمایه داری قادر است مانع از وقوع انقلابات پرولتری در کشورهای مختلف شود.

واقعیت: نظریه پردازان سرمایه داری، عین همین تحلیل و پیش بینی را در آستانه قرن بیستم ارائه می دادند. این نظریه حتی در میان برخی کمونیستهای آن دوران رواج یافته بود. مثلاً یکی از رهبران برجسته جنبش بین المللی کمونیستی بنام کارل کائوتسکی، تئوری انتگراسیون سرمایه داری (ادغام سرمایه داری جهانی در يك واحد فراملیتی و یکدست) را به پیش نهاد و بر پایه همین تحلیل، طبقه کارگر را به تسلیم طلبی در مقابل سرمایه داری فراخواند. **لنین نیز بدرستی وی را کائوتسکی مرتد لقب داد.** طولی نکشید که در سال 1914 جنگ جهانی اول میان قدرتهای امپریالیستی آغاز شد؛ و در سال 1917 اولین انقلاب پرولتری یعنی انقلاب بلشویکی تحت رهبری لنین در روسیه بوقوع پیوست. این انقلاب شکاف بزرگی در بافت ارتجاعی – امپریالیستی جهان بوجود آورد. برای اولین بار بخشی از جهان تحت حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر درآمد و در آنجا نظام بهره کشی انسان از انسان سرنگون شد.

با جهانی تر شدن تولید و مبادله سرمایه داری در اواخر قرن 19 و اوایل قرن 20، خصلت تولید هر چه اجتماعی تر شد. اما در همان حال، پروسه تولید اجتماعی تحت کنترل انحصاری چند بلوك سرمایه داری جهانی درآمد. به این ترتیب تضاد اساسی سرمایه داری که تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است، حاد شد. تشدید این تضاد در سه روند جلوه گر شد: یکم، تشدید تضاد میان بورژوازی و طبقه کارگر که به شکل اوج گیری مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و وقوع انقلاب اکتبر بروز کرد. دوم، تشدید تضاد میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که برپائی مبارزات ضد ارتجاعی ضد استعماری در کشورهای نظیر ایران و چین در آغاز قرن بیستم نشانگر آن بود. سوم، تشدید تضاد میان قدرتهای امپریالیستی که بر سر تصرف مستعمرات با هم رقابت می کردند. آنها بالاخره با دست زدن به جنگ جهانی دعوی میان خود را حل کرده و بر پایه اینکه کدامیک پیروز و کدامیک مغلوب شد، جهان را میان خود تقسیم کردند.

امروز نیز مانند اوایل قرن قبل، به غلط تحلیل و پیش بینی می شود که: سرمایه داری جهانی هر چه یکدست تر می شود و ماهیت ملی خود را از دست می دهد؛ همه جای جهان را بطور یکدست سرمایه داری می

کند؛ امپریالیستها نیازی به رقابتهای بیرحمانه بر سر تقسیم غنائم جهان ندارند و بنابراین عصر جنگهای امپریالیستی بسر آمده است. البته این افسانه ها نزد خود دولتهای امپریالیستی خریدار ندارد. به همین خاطر، بودجه های سرسام آوری برای تقویت زرادخانه تسلیحاتی و استفاده گسترده از تکنولوژی پیشرفته در جنگ اختصاص می دهند.

واقعیت اینست که کلیه سرمایه های انحصاری امپریالیستی، در عین اینکه در سطح بین المللی انباشت سرمایه می کنند اما ریشه های عمیق ملی دارند. بخش عمده دارائی شرکت های چند ملیتی در کشورهای مربوطه آنها است. طبق آمار يك موسسه تحقیقی بین المللی بنام "هرست و تامپسون" بین 70 تا 75 درصد ارزش افزوده شرکتهای چند ملیتی در کشور مربوطه خودشان تولید شده است. نتیجه گیری این موسسه تحقیقاتی اینست که فعالیت بین المللی این شرکتهای، "ریشه های ملی" دارد. کلیه شرکتهای انحصاری از پشتیبانی سیاسی و نظامی دول مربوطه خود برخوردارند و سیاست گذاریهای صنعتی و مالی و امنیتی این دولتها مطابق با منافع آنها صورت می گیرد. کلیه نهادهای اقتصادی بین المللی مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان اقتصادی اروپای واحد، گروه هفت، گروه 24 و غیره همه سازمانهای مشترک کشورهای سرمایه داری امپریالیستی هستند. هر يك از امپریالیستها به نسبت قدرت اقتصادی و سیاسی اش در جهان در آن نفوذ دارد. کشورهای سرمایه داری امپریالیستی امروز از طریق این سازمانها بر سر کنترل ثروتهای تولید شده توسط اکثریت مردم دنیا، و دست اندازی بر منابع طبیعی جهان، با یکدیگر رقابت می کنند.

افسانه: می گویند که سرمایه داری همه جای دنیا را یکدست کرده است. بنابراین تضاد ملی میان معدودی ملل سلطه گر امپریالیست و ملل تحت سلطه از میان رفته و بنابراین نیازی به انقلاب دمکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه نیست.

واقعیت: همانطور که پیشتر نشان دادیم اقتصاد جهانی امپریالیسم بر پایه يك تقسیم پایه ای در جهان عمل می کند: تقسیم جهان به معدودی کشورهای سلطه گر و اکثریتی از کشورهای تحت سلطه. همچنین نشان دادیم که علیرغم رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه، سرمایه داری جهانی مناسبات ماقبل سرمایه داری را در این کشورها در سطح گسترده برای به حداکثر رساندن سودآوری خود مورد استفاده قرار می دهد. همه این عوامل، علیرغم خواست افسانه سرایان "گلوبالیزاسیون"، انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را در دستور کار پرولتاریا و خلقهای تحت ستم در کشورهای تحت سلطه قرار می دهد.

افسانه: در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی بدلیل استفاده گسترده از کامپیوترها در امر تولید، طبقه کارگر از میان رفته و دیگر نمیتوان انقلاب کرد.

واقعیت: این واقعیتی است که با ورود تکنولوژیهای جدید بسیاری از خطهای تولید از میان رفته اند و همراه با آن کارگران این بخشها از روند تولید به بیرون پرتاب شده اند.

مثلا مشاغلی مانند حسابداری بانکها، تلفنچی بودن و غیره کاملا از بین رفته اند و بجای کارمندان سابق، اکنون ماشینهای کامپیوتری کار می کنند. از ویژگی های این دور از انباشت سرمایه جهانی آن است که درصد کارگران شاغل دائمی را بسیار محدود کرده است. حتی در اقتصاد فعلی آمریکا که بیکاری تقریبا وجود ندارد، مشاغل بسیار سیال و کوتاه مدت اند. سرمایه با استفاده از تکنولوژی جدید و تحرك بیسابقه اش در جهان، بازارهای کار را بسیار سیال کرده است. همین تغییر موجب کاهش قدرت اتحادیه ها و سندیکاها، کارگری در کشورهای صنعتی شده است. وجود این اتحادیه ها و سندیکاها در کشورهای فوق، بخش لاینفکی از ساختار کار و سرمایه بوده است. بخش اعظم نیروی کار در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از امنیت شغلی برخوردار نیست. در کشورهای "جهان سوم" به ندرت چنین امنیتی موجود بوده است. تأثیرات این روندها بر نیروی کار در کشورهای سرمایه داری پیشرفته عبارتند از کم شدن قشر بورژوا زده کارگری (که مشخصه شان شغل دائم، حقوقهای بالا و مزایای گوناگون، و بیمه بیکاری مادام العمر بود) و "پرولتریزه" شدن بخش مهمی از طبقه میانی. روند سریع تحولات تکنولوژیک و نوسازی ابزار باعث می شود که متخصصان مرتبا به سطوح غیر ماهر یا کم مهارت نیروی کار رانده شوند. در کل، روند گلوبالیزاسیون نه تنها طبقه کارگر را از میان نبرده بلکه بخش مهمی از اقشاری که سابقا در رده متخصص و کارمند می گنجیدند را به رده کارگران رانده است. بطور کلی، گلوبالیزاسیون نه تنها طبقه کارگر را در کشورهای سرمایه داری پیشرفته از بین نبرده بلکه بالعکس روند پرولتریزه شدن را در کلیه کشورهای جهان تشدید کرده است.

افسانه: سلطه يك ابرقدرت امپریالیستی بر جهان در نتیجه فروپاشی شوروی، موجب مهار آنارشی در اقتصاد و سیاست امپریالیستها میشود.

واقعیت: رقابت حادی که از اواخر دهه 1960 میلادی (مصادف با دهه 1350 شمسی) میان دو بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی وجود داشت، با فروپاشی شوروی و پیروزی غرب در "جنگ سرد" به پایان رسید. این مسئله تغییرات مهمی در اوضاع جهانی بوجود آورد و به لحاظ اقتصادی و سیاسی، آزادی عمل زیادی برای امپریالیستهای غربی خاصه برای آمریکا فراهم آورد. در واقع دور جدید "جهانی شدن" تولید و مبادله سرمایه داری در چنین فضائی آغاز شد. اما، این دور جدید از فعالیت سرمایه داری بین المللی با تشدید بیش از پیش آنارشی همراه است. یکی از جلوه های بارز این آنارشی، بوجود آمدن يك اقتصاد مجازی است که بطور افسار گسیخته گسترش می یابد. امروزه سهام بسیاری از شرکتهای انحصاری جهان بیش از صد برابر ارزشهای واقعی شان در بازارهای سهام معامله می شود. امروزه معاملات در بازارهای ارز خارجی، پنجاه برابر سطح تجارت جهانی است. 95 درصد این مبادلات، در عرصه بورس هستند و با روشهای پیچ واپیچ مالی بر سر احتمالات آینده، معامله می کنند.

آنارشی موجود در بازارهای جهانی امکان پیش بینی و برنامه ریزی را برای دولت های کشورهای تحت سلطه نیز امکان ناپذیر کرده است. اینان وابسته به اقتصاد جهانی هستند و باید در ارتباط با آن، برنامه های "توسعه اقتصادی" خویش را بریزند.

اما روندهای اقتصاد جهانی بسیار متلاطم و غیرقابل پیش بینی است. در اقتصاد جهانی، سرمایه روزمره به کشورها وارد و از آنها خارج میشود. نه دولتها قادر به پیش بینی و مهار نیروهای کور اقتصاد جهانی هستند و نه نهادهای بین المللی.

یکی از عوامل سیاسی که به این آناارشی دامن می زند، عدم جایگزینی يك مناسبات قدرت مستحکم در پی خاتمه "جنگ سرد" و از هم پاشیدن ائتلافات دوران جنگ سرد است. این یکی از مشخصه های جهان کنونی است که اقتصاد جهانی را نیز تحت تاثیر قرار میدهد. در دوره قبل از جنگ جهانی اول (قبل از سال 1914) سلطه بلامنازع اقتصادی و سیاسی بریتانیا در میان قدرتهای امپریالیستی، فاکتور مهمی در مهار آناارشی در بازارهای جهان بود. بطور مشخص، نظام مالی جهان از طریق استاندارد طلا پیش می رفت. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، هژمونی یا سلطه بلامنازع آمریکا در میان قدرتهای امپریالیستی، فاکتور مهمی در مهار آناارشی روند اقتصاد سرمایه داری جهانی بود. موقعیت برتر آمریکا در پیوند طلا - دلار بعنوان استاندارد نظام مالی جهان تبارز می یافت. اما امروزه امپریالیسم آمریکا دیگر آن هژمونی سابق را ندارد و قادر نیست مثل سالهای متعاقب جنگ دوم جهانی عمل کند. یعنی قادر نیست مثل آن دوران، امپریالیستهای درب و داغان اروپائی را به خط کند، و يك برنامه واحد جهانی را به راحتی به آنان بقبولاند. به همین خاطر، برخی صاحب نظران اوضاع را بیشتر شبیه به دوره متلاطم میان جنگ اول و دوم تشبیه می کنند (دوره ای که از سال 9191 آغاز شد و تا اواخر دهه 1930 ادامه یافت). در همین دوره، بسیاری از انقلابات و جنبشهای پرولتری مهم براه افتادند. مثلا انقلاب چین که در دوران جنگ دوم به اوج رسید و پس از آن پیروز شد؛ یا بسیاری انقلابات که به کسب پیروزی منجر نشدند.

1) در این مقاله از کشورهای آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا تحت عناوین "کشورهای تحت سلطه"، "جهان سوم" و یا "کشورهای عقب مانده" یاد شده است.

2) آمار از "وال استریت ژورنال"، 24 اکتبر 1995، نقل شده در کتاب FALSE DAWN (J. Gray)

مردادماه 1386

بنفشه قادری

Kargaran_fazan@yahoo.com